

# درس نهم

## آغازگری تنها

صفت مرکب

میان قد

توانمند و خوش اندام

درشت هیكل

نوجوانی میان بالا با بر و بازویی خوش تراش و رعنا، سوار بر اسبی سینه فراخ، پیشاپیش سپاه خود، دروازه های غربی تهران را با هیجان و شور بسیار به مقصد تبریز، پشت سر می گذاشت. فتحعلی شاه، به سفارش آغا محمدخان و با دریافت های شخصی خویش، فرزند دوم خود، عباس میرزا را با اعطای نشان ولایتعهدی، راهی دارالسلطنه تبریز کرده بود. تبریز، این شهر کهن، مرکز فرماندهی خط مقدم دفاع در برابر دست درازی های همسایه شمالی ایران، یعنی روسیه بود.

شاخص

دادن جانشینی

پایتخت

کنايه

تجاوز

کنايه

با کشته شدن آغا محمدخان، فتحعلی شاه بر تخت نشست. شاهزاده نوجوان، میرزا عیسی قائم مقام (قائم مقام اول، پدر ابوالقاسم) را نه تنها وزیر خردمند، بلکه مرشد و پدر معنوی خود می دانست و بی اذن و خواست او دست به کاری نمی زد. شوق وزیر اندیشمند و نیک خواه نیز به او کمتر از شوق ولیعهد به وزیر نبود؛ او در چشم های درشت، سیاه و گیرای عباس میرزا، یک جهان، معنی و کشش می دید و در امتداد نگاه متفکرش، افق های روشن تدبیر ملک و رعیت پروری را می خواند.

مردم داری

سه ترکیب وصفی

یک قرن بیشتر است که اختلافات و جنگ های داخلی مثل کاردی بر پهلوی این کشور نشسته است. بزرگان طوایف و فرماندهان سپاه برای کسب تاج شاهی و رسیدن به حکومت ولایات به جان هم افتاده، کشور را میدان تاخت و تاز و کشتار و تباهی کرده اند، اما در این فاصله، اروپا قدم های بزرگی برای پیشرفت برداشته است. آنها کارگاه های متعدد صنعتی ساختند. کارخانه های توپ و تفنگ راه انداختند. دانشگاه های بزرگ برپا کردند. از همه مهم تر، نیروی دریایی عظیمی ترتیب دادند و کشتی ها و جهانگردهایشان را به دورترین نقاط جهان فرستادند. ملت ها و قبایل مختلف که بوی پیشرفت اروپا به مشامشان نرسیده بود، با تیر و کمان و شمشیر نتوانستند از عهده مقابله با لشکر مجهز به توپ و تفنگ آنها برآیند. به این ترتیب، دیارشان به تصرف قدرت های اروپایی درآمد.

سرزمین

فرمانروا، شاه شد

تشبیه و کنایه

به شدت به کشور آسیب رسانده

از قافله پیشرفت عقب مانده بودند

## لزوم همراه بودن علم و صنعت با اصول اخلاقی و انسانی

اروپا قدم‌های بزرگی در راه علم و صنعت برداشته، اما ای کاش، با په پای این پیشرفت‌ها، اخلاق علم و فن هم رشد می‌کرد؛ وگرنه تیر و کمان با همه زیان‌هایش، دست کم برای تاریخ انسان، کم ضررتر از توپ و تفنگ است.

نوروز ۱۱۸۳ هـ. ش. بود و عباس میرزا بعد از چند سال حضور در تبریز، خود را برای شرکت در مراسم **سلام** نوروزی شاه، به تهران رسانده بود. رقابت شاهزادگان در تقدیم هدایا و تلاششان برای باز کردن جای بیشتر در دل **پدر**، جلوه‌هایی از این بساط نوروزی بود. با این همه، مراسم آن سال با رسیدن خبر تحرک روس‌ها در شمال آذربایجان و گرجستان، تنها **لُعی** از تشریفات به رو داشت. دربار از درون در تب و تاب و **التهاب** بود. فکر **حمله** روس، **بختک** وار روی دربار چنبره زده بود. سران کشور و در رأسش فتحعلی‌شاه، در فکر **تدارک** سپاه برای مقابله با دست‌اندازی‌های روس‌ها بودند. شاه از قدرت همسایه شمالی خود، **روسیه** کم و بیش آگاهی داشت؛ خبرهای تازه از سازمان ارتش و سلاح‌های پیشرفته و فراوان آن کشور، سایه وحشتی بر وجودش انداخته بود. اتحاد حاکم گرجستان با روسیه و رفتن به **تحت‌الحمايگی** آن، بریده شدن و از دست رفتن محض یک منطقه از ایران نبود، نشان از به هم خوردن توازن قوای دو کشور همسایه و برتری و چیرگی کشور رقیب بود. روسیه چشم طمع بر آذربایجان دوخته بود.

صبح حرکت فرار سید. **آفتاب داشت تیغ می‌کشید**، گردوغبار سپاهیان، آسمان تبریز را فرا گرفته بود. صداها و نعره‌های در هم شترهای حامل **زنبورک**، قاطرهای بارکش و اسب‌ها، با آهنگ شیپورها و طبل‌های جنگی در می‌آمیخت. سربازانی که اسب و تفنگ نداشتند، پشت سواران و تفنگ‌داران، مشتاقانه و مصمم قدم برمی‌داشتند. شور جنگ و دفاع در دل‌ها تنوره می‌کشید. **چهره‌هایی** که از خبر **حمله** روس در هم رفته بود، با تماشای **شکوه** سپاه، **شکفته** می‌شد. عباس میرزا پیشاپیش سپاه، سوار بر اسبی کوه پیکر و چابک، همچون معبدی که بر فراز تپه‌ای جلوه‌گری کند، دل از ناظران می‌برد. سپیده فردای گنجه با **نهیب** و **صفیر** گلوله‌های توپ روس، باز شد. توده‌های دود و آتش و

مجدوب و علاقمند کردن

همگی مشتاقانه به فکر دفاع بودند

بانگ، فریاد

هراس، هیبت

از مراسم زمان قاجار

تشریفاتی و ظاهری بود

با امتیاز دادن از خوداری از حمایت کشوری دیگر

نوعی توپ جنگی کوچکی

استاره و کتابه

فارسی ۲

۳۹



استعاره های مکنیه

گرد و غبار، با آخرین حلقه های شب در آمیختند. کسی شکفتن صبحی چنین را باور نداشت. شهری که داشت خود را برای استقبال از بهار آماده می کرد، اینک بستر فوران خشم و از دشمن شده بود. با این همه، پیشگامی حاکم شهر، جوادخان، در دفاع و پیش مرگی فرزندان و برادرانش، شوری در جان ها می نهاد. نفوذ به حصار، با پایداری تفنگ داران میسر نشد. دشمن با بار خفتی بر دوش، وامانده ماندن و رفتن شده بود تا اینکه یکی از شب ها با خیانت گروهی از شهر، راه برجی به روی محاصره گران باز شد و به دنبال آن، روس ها مثل مور و ملخ در پهنه شهر پراکنده شدند.

مردم با سنگ پاره، چوب دستی و ابزار دهقانی، در برابر متجاوزان ایستادند و سینه ها را سپر گلوله های آتشین ساختند. جوادخان همراه برادران و فرزندان، چندین بار، خود را بیرون از حصار به صف آتش دشمن زد و حماسه ها آفرید. اجساد و زخمی های روس ها و مردم گنجه، مثل برگ های خزان زده، زمین را پوشانده بود. صف های مقاومت مردمی یکی پس از دیگری می شکست. جوادخان و یارانش بی باکانه شمشیر می کشیدند. شهر عرصه روز محشر را به خاطر می آورد. گنجه با واپسین رمق هایش، زیر سقفی از دود و غبار نفس می کشید. دیری نگذشت پرچم روس ها در خاک آغشته به خون بی گناهان به اهتزاز درآمد. بادهای اواخر زمستان، ناله های واماندگان را با بوی خون جوادخان و هزاران شجاع گنجه تا فراز قلّه های قفقاز می برد. نگاه فزون خواهانه و دهشت بار روس ها به فراتر از اینها دوخته شده بود.

نیروهای آماده در تبریز جمع شده بودند. سربازان و فرماندهان را پیش از آنکه حکم و سفارش حاکمان و خان ها در این مکان گرد آورده باشد، عشق به میهن و دفاع از حریم زندگی و هستی هم وطنانشان به اینجا کشانده بود. مشاهده صحنه های ناب و توفندگی فرزندان میهن، برای رویارویی با دشمن، عباس جوان را به وجد می آورد و دلش را برای تحقق آرمان های ملی اش استوار و امیدوار می کرد. با وجود پایداری و جان فشانی بسیاری از مردم، سرسپردگی و خودفروختگی چند تن از دشمنان خانگی سبب شد دروازه بخش های وسیع تری از قفقاز به روی دشمن باز شود. فرمانده سپاه ایران، نیروهایش را در فاصله ای کوتاه تر از موعد پیش بینی شده، به کرانه های رود ارس رساند. قفقاز زخم خورده و ستم دیده، نگاه منتظر و یاری جویش را به جنوب، جایی که سپاه عباس میرزا حرکت آغاز کرده بود، دوخته بود. موج های سنگین و افسار گسیخته ارس، سدوار در برابر سپاه ایستاده بود و چشم ناظران را خیره می کرد.

در ایران آن روز، دو دربار بود! دربار بزم و دربار رزم؛ بزم پدر، رزم پسر.

جناس، واج آرای

جنگیدن و مقاومت کردند شکست می خوردند

واو عطف دو ترکیب وصفی

خیانت تسلیم

استعاره مکنیه

به دشمن حمله کرد استعاره و تشبیه

در ایران آن دوره، عملاً دو شخص فرمانرایی را در دست داشتند، یکی فتحعلی شاه (پدر) دیگری عباس میرزا، که فتحعلی شاه به عیش و نوش و خوشگذرانی مشغول بود و عباس میرزا (پسر) در فکر دفاع از میهن و رسیدگی به امورات جدی مملکت

هدف

در ذهن عباس میرزا، تنها، معمای اُفت و خیزهای جنگ و شکست‌ها و پیروزی‌ها نبود که حضور سنگینی داشت، تجربه شکست‌ها و مشاهده جهانی و رای جهان کشور خویش، در فراز و نشیب این نبردها، گسست بزرگی در اندیشه پویای او به جا گذاشته بود.

شکست

پیروزی

نایب السلطنه رو کرد به حاضران و گفت: «افسران و فرماندهان شجاع، هم سنگران و یاران عزیز، غرض از گردهمایی امروز، بیان نکته‌هایی است که اهمیتشان کمتر از مسائل دفاع و جنگ نیست.

ذلت و خواری را نپذیرفتند

بر همگان مسلم است که شما جنگاوران سرافراز، در طول سال‌های دفاع، شجاعانه و مخلصانه جنگیدید و هرگز بار خفت و خوفی بر دوش نکشیدید. دلاوری‌ها و جان فشانی‌های سربازان فداکار و شما افسران عزیز، علی‌رغم محرومیت‌های فراوان تا به آنجا بود که دشمن را هم به تحسین و اعجاب واداشت. با این حال، ما بسیاری از سرزمین‌های مادری و هموطنان و پاره‌های تن خود را در این سال‌ها از دست دادیم و مجبور به قبول شرایطی دشوار در عهدنامه ننگین گلستان شدیم.

عزیزان

... پیشرفت و تمدن نمی‌تواند یک سویه و تک بُعدی باشد. افسر و سرباز ما زمانی از مرزهای وطنمان، خوب پاسداری می‌کنند که فکرشان از جانب میهن و اداره عالمانه و عادلانه ملک، ایمن باشد؛ همان‌گونه که ملت و دولت، زمانی به آسودگی، سر به کار خود خواهند داشت که بدانند ارتش آنها، ابزار و قدرت شایسته برای پاسداری از مرزها را دارد.

استعاره

کنایه

مردمی که به خانه‌های تاریک و بی‌دریچه عادت کرده‌اند، از پنجره‌های باز و نورگیر، گریزان هستند؛ آخر چشمشان را می‌زند و خسته‌شان می‌کند. جنگ با افکار پوسیده، دشوارتر از جنگ رودرروی جبهه‌هاست. لازمه حضور و مبارزه در هر دو جبهه، عشق است. با این تفاوت که در جبهه بیرون، شجاعت کارسازتر است و در این یک، درایت.» آگاهی، تدبیر

آزارشان می‌دهد  
نازاحتشان می‌کند

عباس میرزا، آغازگری تنها، مجید واعظی

مردمی که به سنتها و افکار محدود و کهنه عادت کرده اند

از نوگرایی، علم و تمدن جدید و ارتباط با جهان می‌ترسند و از آن می‌گریزند

نویسنده معاصر

شرایط نوین جهان برایشان قابل درک و تحمل نیست

فارسی ۲

۴۲

توجه: وابسته های پیشین وابستهٔ اولین اسم بعد از خود هستند

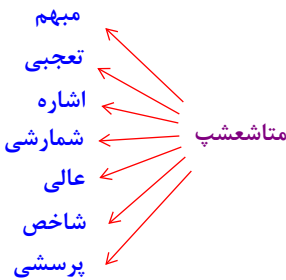
## کارگاه متن پژوهی

### قلمرو زبانی

سفیر

- عسیر
- اسیر
- اثیر
- عصیر
- هم آوای کلمه «صفر» را بنویسید و آن را در جمله ای به کاربرید.
  - چهار «ترکیب اضافی» که اهمیت املائی داشته باشند، از متن درس انتخاب کنید.
  - همان طور که می دانید، هر گروه اسمی، یک «هسته» دارد که می تواند با یک یا چند وابستهٔ پیشین و پسین همراه شود.

به انواع وابسته های پیشین توجه کنید:



● صفت پرسشی ← کدام روز

● صفت تعجبی ← عجب روزی

● صفت اشاره ← آن روز

● صفت مبهم ← هر روز

● صفت شمارشی اصلی ← یک روز

● صفت شمارشی ترتیبی (با پسوند ـ مین) ← دومین روز

● صفت عالی ← بهترین روز

■ اینک با یک نوع دیگر از وابسته های پیشین آشنا می شویم:

**شاخص:** شاخص ها لقب ها و عنوان هایی هستند که بدون هیچ نشانه یا نقش نمایی، در کنار اسم قرار می گیرند.

مانند: «امام، علامه، استاد، آقا، حاجی، خاله، کدخدا، سرلشکر، مهندس و...»

**توجه:** شاخص ها کلماتی هستند که غالباً، بی فاصله، پیش از هسته می آیند؛ این کلمات در جای دیگر می توانند هستهٔ گروه اسمی، مضاف الیه و یا ... قرار بگیرند؛ در

این صورت، شاخص محسوب نمی شوند.

مثال: - استاد معین، فرهنگ فارسی را در شش جلد تدوین کرده است. **شاخص**

- ایشان، استاد زبان و ادبیات فارسی بودند. **هستهٔ گروه اسمی**

- کتاب استاد، دربردارندهٔ مطالب مفیدی است. **مضاف الیه**

آن روز: ترکیب وصفی

ایران روز: ترکیب اضافی



هسته      صفت اشاره      مضاف الیه

این یک کتاب خوب تاریخ



هسته

یک کتاب: ترکیب وصفی

این کتاب: ترکیب وصفی

کتاب تاریخ: ترکیب اضافی

کتاب خوب: ترکیب وصفی

■ اکنون واژه‌های زیر را یک بار به عنوان «شاخص» و بار دیگر به عنوان «هسته»

گروه اسمی در جمله به کاربیرید.

- سرهنگ: ← به سرهنگ احمدی سلام کردم
- سینه: ← سید رضا مولایی، از بزرگان فامیل است
- پدرم سرهنگ بازنشسته است ← هر روز، سید بزرگوار را می بینم

## قلمرو ادبی

- ۱ متن درس را از نظر نوع ادبی بررسی کنید.
- ۲ برای هر یک از آرایه‌های زیر، نمونه‌ای از بند هشتم درس (مردم با سنگ پاره ...) انتخاب کنید و بنویسید.

نمونه	آرایه ادبی
	تشبیه
	کنایه
	تشخیص

- ۳ در عبارت زیر، بهره‌گیری از کدام آرایه‌های ادبی بر زیبایی سخن افزوده است؟  
در ایران آن روز، دو دربار بود! دربار بزم و دربار رزم؛ بزم پدر، رزم پسر!

## قلمرو فکری

- ۱ چه عاملی عباس میرزا را برای تحقق آرمان‌های ملی، استوارتر و امیدوارتر می کرد؟
- ۲ در عبارت زیر، مقصود نویسنده از قسمت‌های مشخص شده چیست؟  
«مردمی که به خانه‌های تاریک و بی دریچه عادت کرده‌اند، از پنجره‌های باز و نورگیر گریزان هستند.»
- ۳ با توجه به بیت زیر، شخصیت «عباس میرزا» را تحلیل نمایید.  
چون شیر به خود سپه شکن باش      فرزند خصال خویشان باش      نظامی
- ۴ .....